



منبر مکتوب ویژه اعتکاف

• لحظات بی تکرار





مرکز تخصصی تبلیغ دارالحکمه



برای عضویت در کانال «حوزه و تبلیغ» اسکن کنید
کاری از مرکز تخصصی تبلیغ دارالحکمه



فهرست

- ۷ فرصت‌شناسی در زندگی و عبادت
- ۸ شما چه چیزی را فرصت می‌دانید؟
- ۱۰ ترسیم فرصت‌شناسی و فریب ابلیس
- ۱۱ دیدگاه امام حسین علیه السلام به فرصت
- ۱۲ فرصت جهاد
- ۱۳ فرصت چه چیزهایی را فرصت می‌دانید؟
- ۱۳ خدای فرصت‌ها و مجازات در فرصت دادن
- ۱۵ مدیر فرصت‌ها خداست
- ۱۶ داستان شهید نوجوان و فرصت شهادت
- ۱۸ اغتنم الفرصة؛ فرصت را بشناس، بعد بگیر
- ۱۹ فرصت مقاومت در زمان ما
- ۲۰ آخر الزمان فرصت مقاومت
- ۲۱ تفسیر آیه ۴ سوره محمد
- ۲۳ سردار سلیمانی شما چه کار می‌خواستید بکنید؟
- ۲۴ فرصت یاب آدم‌های....
- ۲۶ روضه حضرت زینب علیه السلام

« فرصت‌شناسی در زندگی و عبادت

انسان اگر موضوعی، کاری یا موقعیتی را «فرصت» بداند، آن را برای خود مغتنم می‌شمارد. اساس بهره‌بردن از فرصت‌ها، همین نگاه درست به آن‌هاست. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند:

«اغْتَنِمِ الْفُرْصَةَ فَإِنَّهَا تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ»؛ فرصت‌ها را مغتنم بشمارید، زیرا همچون ابر می‌گذرند.

بخش مهم این توصیه، باز می‌گردد به اینکه انسان پیش از هر چیز، فرصت را واقعاً فرصت بداند. یک موقعیت استثنایی را غنیمت بشمارد و آن را ساده و عادی تلقی نکند.



راه درستِ درس خواندن این است که انسان درس خواندن را یک فرصت بداند؛ در این صورت، با شوق و انگیزه و انرژی درس می خواند. راه درستِ زندگی کردن نیز همین است؛ اینکه مثلاً زندگی با این همسر را یک فرصت بداند، یک فرصت استثنایی. وگرنه با صرفِ اعتقاد به خدا، پیامبر و قیامت، زندگی درست شکل نمی گیرد. انسان باید یاد بگیرد فرصت ها را فرصت ببیند.

برای همین است که در روایات آمده وقتی می خواهی نماز بخوانی، بگو این آخرین نمازی است که می خوانم. این یعنی چه؟ یعنی این نماز را یک فرصت استثنایی بدان؛ آخرین فرصت. اگر چنین نگاهی نباشد، نماز هم درست، عمیق و اثرگذار خوانده نخواهد شد.

« شما چه چیزی را فرصت می دانید؟ »

حالا سؤال این است: شما چه چیزی را فرصت می دانید؟ اگر کسی از معتکفین، اعتکاف امسال را یک فرصت استثنایی بداند، عبادت هایش، حالِ دلش و ارزش کارش کاملاً متفاوت می شود؛ بسیار عمیق تر و بالاتر. چون خدا به ظاهر عمل نگاه نمی کند، به دل انسان نگاه می کند؛ به اینکه دل تو چه موضعی دارد.

اگر انسانی زندگی را، اصلِ خلقت را، برای خودش یک فرصت بداند و بگوید: «خدا یا ممنونم که این

فرصت را به من دادی»، دیگر دنبال موفقیت به معنای رایجش نیست. او می‌گوید: من دارم پاسخ می‌دهم به یک موفقیت بزرگ‌تر؛ به اینکه خدا به من توفیق داد وارد این دنیا شوم.

قرآن می‌فرماید: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا»؛ (آیا بر انسان زمانی نگذشت که چیزی قابل ذکر نبود؟) یعنی تو یادت هست که هیچ نبود؟ من تو را «بود» کردم.

حالا اگر کسی اصلِ خلقتِ خودش را مغتنم نداند، مدام به دنبال این است که چیزی به دست بیاورد. اما کسانی که فرصت زندگی را مغتنم می‌شمارند، عبادت‌شان جنس دیگری دارد. عبادت آن‌ها برای بهشت و ترس از جهنم نیست؛ عبادت‌شان عبادتِ شکر است. یک اتفاق بزرگ قبلاً افتاده و آن خلقت است؛ و انسان می‌گوید: خدایا من فقط می‌خواهم از تو تشکر کنم.

این آدم‌ها اهل آینده نیستند. بیشتر انسان‌ها وابسته به آینده‌اند؛ اما کسانی که فرصت‌ها را مغتنم می‌شمارند، به‌ویژه فرصت خلقت را، آینده‌محور نیستند. این‌ها غرق گذشته‌اند؛ گذشته‌ای پر از نعمت. مدام می‌گویند: خدایا چه فرصت بزرگی به من دادی، ممنونم. حالا چطور از تو تشکر کنم؟ و دائم دنبال فرصت‌هایی برای تشکر می‌گردند.

« ترسیم فرصت شناسی و فریب ابلیس

اجازه بدهید یک تصویر روشن از اتفاقی که باید هم در زندگی و هم در بندگی بیفتد، خدمت شما عرض کنم. سؤال اصلی این است: چه چیزی را فرصت می‌دانیم؟ ابلیس بسیاری از انسان‌ها را تنها با فریب «فرصت» به گناه می‌کشاند. می‌گوید: همین الآن، فقط همین یک بار، فقط همین فرصت. انسان همه ایمانش را کنار می‌گذارد، با خودش می‌گوید این فرصت دارد از دست می‌رود، نمی‌دانم با آن چه کنم. و همین نگاه، انسان را زمین می‌زند.

ابلیس، جدّ ما حضرت آدم علیه السلام را هم دقیقاً از همین راه فریب داد. گفت من یک فرصت استثنایی به تو پیشنهاد می‌دهم؛ و بعد گفت: «هَلْ أَذُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ؟» آیا تو را به درخت جاودانگی راهنمایی کنم؟ یعنی این فرصت دارد از دست می‌رود؛ شاید دیگر تکرار نشود. در آن لحظه، آدم علیه السلام فراموش کرد که خداوند صریحاً فرموده بود این شجره، شجره ممنوعه است.

ما هم دائماً سراغ شجره‌های ممنوعه می‌رویم، فقط به این دلیل که آن‌ها را «فرصت» تصور می‌کنیم؛ فکر می‌کنیم اگر استفاده نکنیم، چیزی را از دست داده‌ایم. ای کاش انسان می‌فهمید چه قدر اسیر فرصت‌هایی می‌شود که خودش برای خودش تعریف کرده است. انسان مدام دنبال فرصت می‌گردد، فرصت می‌سازد،

فرصت پیدا می‌کند، و کم‌کم در همین فرصت‌های خیالی غرق می‌شود و همه چیز مهم‌تر را فراموش می‌کند: خدا، بندگی، جهت زندگی. فرصت‌های به‌ظاهر استثنایی را فراموش می‌کنند. برخی انسان‌ها تنبل نیستند، اما در عمل متوقف‌اند؛ نشسته‌اند، دراز کشیده‌اند، منتظر یک «فرصت مناسب». می‌گویند بگذار یک فرصت پیدا شود. اما فرصت با نشستن پیدا نمی‌شود. فرصت را باید خلق کرد. در مقابل، عده‌ای آن‌قدر خودشان را مشغول ساختن فرصت‌های ظاهری می‌کنند که ناخواسته، مهم‌ترین فرصت‌ها را از دست می‌دهند؛ فرصت بندگی، فرصت حضور، فرصت توجه. خیلی کار می‌کنند، اما دقیقاً همان‌جا که باید بایستند، نمی‌ایستند.

« دیدگاه امام حسین علیه السلام به فرصت

چه چیزهایی را فرصت می‌دانید؟ بگذارید یک «آبِ پاکی» روی دست‌مان بریزم. امام حسین علیه السلام می‌فرماید: کاری که با شوق، اشتیاق و شتابِ دل انجام ندهی، دل بستن به آن فایده‌ای ندارد؛ نه خیر می‌آورد، نه نور دارد و نه برکت. کاری ارزش دارد که انسان بگوید: «وای، این را باید بگیرم، این فرصت را نباید از دست بدهم.» خود ابا عبدالله الحسین علیه السلام در صحرای کربلا یک فرصت خلق کرد. ببینید این فرصت چقدر برجسته

بود؛ آن قدر که حضرت فرمود: اگر می خواهید بروید، بروید. اما آن ها گفتند: الان وقت رفتن نیست؛ کجا برویم؟ حضرت می خواست فقط کسانی بمانند که «فرصت» را فهمیده اند.

یکی از نمونه های روشن این نگاه، شهید غلامعلی رجبی است؛ مداحی که من توصیه می کنم نوارهایش را گوش بدهید، نه صرفاً برای علاقه به مداحی، بلکه برای اینکه نفس قدسی یکی از اولیای خدا به شما برسد. ما چقدر حسرت می خوریم که صدای امیرالمؤمنین یا یارانش به ما نرسیده؛ این مرد، از یاران مکتب امیرالمؤمنین بود.

« فرصت جهاد

وقتی جنگ تمام شد و عملیات مرصاد آغاز شد، گفت: وای، فرصت جهاد و شهادت دارد از دست می رود. رفت به عملیات مرصاد و شهید شد. نمی توانست این فرصت را از دست بدهد. و راست هم می گفت؛ فرصت شهادت، فرصتی نیست که همیشه در اختیار انسان باشد. این فرصت را فقط لحظه ای می دهند؛ اگر از دست رفت، دیگر برگشتی ندارد.

حالا سؤال این است: چه چیزهایی فرصت اند؟ معتکفین عزیز، بنشینید و برای خودتان بنویسید؛ چه فرصت هایی برای شما ارزشمند است؟ در روایات آمده: «المرء مع ما یُحسِن»؛ انسان با چیزی

است که آن را تحسین می‌کند. و انسان چه چیزی را بیشتر تحسین می‌کند؟ یکی از مهم‌ترین چیزهایی که انسان تحسین می‌کند، «فرصت» است. می‌گوییم: ان شاء الله یک فرصت خوب گیرمان بیاید؛ اما وقتی فرصت آمد، نباید از دستش داد.

« فرصتِ چه چیزهایی را فرصت می‌دانید؟ »

بعضی‌ها سحر بلند می‌شوند، نماز شب را یک فرصت می‌دانند. اما بعضی دیگر می‌گویند: حالا از این فرصت‌ها زیاد است؛ فردا هم می‌شود؛ فرصت که کم نیست. و دقیقاً همین‌جا، فرصت دیگر فرصت نیست. مثل آن حکایت معروف که به کسی گفتند: در تهران پول ریخته. گفت: واقعاً؟ گفتند: آره، فقط باید با یک مشما جمعش کنی. طرف ساده‌دل باور کرد. یک روز اتفاقاً یک اسکناس جلو پایش دید، گفت حالا فرصت زیاد است، بعداً جمع می‌کنیم. فردا رفت مشما بگیرد؛ گفتند: برای چه؟ گفت: برای جمع کردن پول. گفتند: پولی روی زمین نریخته. گفت: دیروز خودم دیدم. گفتند: همان را باید همان موقع برمی‌داشتی. فرصت، همان لحظه است. اگر دیدی و نگرفتی، دیگر فرصت نیست.

« خدای فرصت‌ها و مجازات در فرصت دادن »

اما برسیم به «خدای فرصت‌ها». می‌خواهید جلسه را تلخ نکنیم؟ درباره خدای فرصت‌ها و خدای

فرصت ساز صحبت کنیم یا نه؟ واقعیت این است که بعضی حقیقت ها تلخ اند؛ نه از آن جهت که بدند، بلکه چون واقعی اند. البته همه حقیقت ها تلخ نیستند، اما این بخشش نیاز به شجاعت شنیدن دارد. خدا در دادن فرصت، حساب و کتاب دارد. خدای متعال در ایجاد فرصت ها ناز می کند؛ گاهی پاداش می دهد، گاهی محروم می کند، و گاهی حتی مجازات. خدا بی حساب فرصت نمی دهد. اگر ببیند انسانی یکی از فرصت هایش را با بی خیالی از دست داده، چه بسا فرصت بعدی را به او ندهد. می گوید: دیگر به او فرصت ندهید. ما می گوییم: خدایا، شاید این بار آدم شدیم. او می گوید: اصلاً نمی خواهم آدم بشود؛ چون خودش نخواست.

در روایات آمده اگر خدا ببیند کسی غرق دنیا است، فرصت عبادت را از او می گیرد. دعوتش می کنی اعتکاف بیاید؛ وقت ندارد. می گویی هیئت بیا؛ می گوید سرم شلوغ است. و خدا می فرماید: اگر تو برای من وقت نمی گذاری، من هم برای تو وقت نمی گذارم. اصلاً تو کی هستی که در این عالم وقت نکنی؟ پس فرصت عبادت را از او می گیرند. اما اگر خدا از کسی خوشش بیاید، فرصت پشت فرصت به او می دهد؛ فرصت همنشینی با خوبان، رست شنیدن حرف حق، فرصت حضور در مجالس نور، و گاهی حتی با بلا، به او فرصت فکر کردن می دهد.

در روایت آمده که خداوند پیش از مرگ، چند بار فرصت اندیشیدن درباره مرگ را به هر انسانی می دهد؛ یعنی هیچ کس بدون هشدار از دنیا نمی رود.

« مدیر فرصت ها خداست

خدا فرصت می دهد، اما عادلانه. مثلاً خدا به شهید حاج قاسم سلیمانی فرصت هایی داد، و او هم به بهترین شکل از آن ها استفاده کرد. ما می گوییم: خدایا ما را هم امتحان کن، به ما هم از این فرصت ها بده. خدا می فرماید: با همین فرصت هایی که به تو دادم چه کردی؟ اگر روز قیامت بگویی: خدایا تو به من فرصت ندادی، آن جا خدا به تو نشان می دهد که چرا نداد؛ چون تو با فرصت های کوچک تر چه کردی؟ زمان، عمر، حیات، مرگ، توفیق؛ همه اش فرصت است.

اول صحبت عرض کردم: انسان فقط کارهایی را عمیق انجام می دهد که آن ها را فرصت بداند، که آن ها را مغتنم بشمارد. حالا سؤال من این است: چه چیزهایی را فرصت می دانید؟ من فهرستش را می خواهم.

امشب می خواهم درباره یکی از بزرگ ترین فرصت های الهی زمان ما صحبت کنم؛ فرصتی که اگر از دست برود، دیگر بر نمی گردد. روزی آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور می کنند، و بعضی فرصت ها با ظهور تمام می شود. نه اینکه بگوییم خدایا

ظهور نکن نعوذ بالله این حرف باطلی است؛ اما واقعیت این است که بعضی فرصت ها فقط قبل از ظهور است. و اگر نفهمیم، از دست می دهیم.

« داستان شهید نوجوان و فرصت شهادت

یکی از علما نقل می کرد که من یک رفیقی داشتم. هنوز جنگ شروع نشده بود، اما آرزوی شهادت داشت. کردستان شلوغ بود، چهارده سالش بود. می گفت: «آقا شهادت کیلو چنده؟ من نمی شود بروم آن جا؟» می گفتند: کردستان که اعزام ندارد، فقط سپاهی ها و کسانی که اسلحه بلدند می روند. بسیج تازه تشکیل شده بود، مأموریتش هم نگهبانی از محله ها بود.

شب ها من می دیدم به جای نماز شب، در پایگاه بسیج نماز امام زمان می خواند؛ با «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». گفتم: چرا نماز شب نمی خوانی؟ گفت: وقتش نمی شود، ولی حاجت دارم. گفتم: حاجت چیست؟ چهارده ساله می گفت: شهادت.

بعد از شهادتش از مادرش پرسیدم. مادرش گفت: یک بار آمده بود دم آشپزخانه و گفته بود: «مامان، دعا می کنی من بمیرم؟ هنوز به سن تکلیف نرسیدم.» گفتم: من چطور دعا کنم تو بمیری؟ گفت: می ترسم گناه کنم. گفتم: گناه نکن. گفت: نمی شود، غفلت آدم را می گیرد. توبه هم مثل اولش نمی شود. گفتم: من دعا می کنم شهید بشوی.



مادرش برایش توضیح داده بود شهید یعنی چه؛ یعنی کسی که در راه خدا و در جنگ با دشمنان خدا کشته می شود. گفت: اگر این طوری است، برای این دعا کن. از همان شب، نماز امام زمانش ترک نمی شد. شما نماز شب می خوانید که آدم خوبی بشوید و زندگی کنید؛ او نماز می خواند که شهید شود. استدلال های عجیبی هم داشت برای شهادت؛ خواب و بیداری اش پر از این حرف ها بود. موقع اعزام جبهه شد، اتفاقاً من هم مسئول اعزام بودم. هم سن بودیم، پانزده شانزده ساله. پرید توی اتوبوس، بدون ثبت نام. به زور خودش را انداخت و رفت. به زور یعنی با اشتیاق. بهش گفتم: تا زنده ام نمی گذارم اعزام شوی. گفت: یک احتمال هست من شهید نشوم، بگذار بروم. گفتم: چه احتمالی؟ نمی گفت. این تنها حرفی بود که در رفاقت به من نزد و دلم شکست. بعد از شهادتش از مادرش پرسیدم. گفت: گفته بود ماما خوابی دیده ام، می ترسم محقق شود. گفته بود اگر آن خواب محقق شود، من زمان ظهور شهید می شوم. پس یک احتمال هست حالا شهید نشوم. هیچ فرصتی را برای خوبی کردن از دست نمی داد. یک بار دنبال پیراهن بودیم. ده تا مغازه رفت. گفتم: بابا بس است، یک رنگ دیگر باشد. گفت: بچه ها می فهمند لباس نو گرفتیم، ممکن است دلشان بشکند.



بعد از شهادتش از مادرش پرسیدم خواب چه بود. گفت: خواب دیدم ده تا شهید پای رکاب امام زمان می‌دهم، حضرت ده شمشیر مرصع به من هدیه می‌دهد. گفته بود: یکی اش تویی. بعد پدرش هم شهید شد. خودش گفته بود: نکند این خواب یعنی من بمانم تا زمان امام زمان و آن وقت شهید شوم؟ گفته بود: آن وقت ایمانِ «الذین یؤمنون بالغیب» چه می‌شود؟ اگر بینی، دیگر فرصت از دست می‌رود.

« اغتنم الفرصة؛ فرصت را بشناس، بعد بگیر »

الهی فدای کلام امیرالمؤمنین: «اغتنم الفرصة». دو پیش نیاز دارد: اول، بفهمی چه چیزی فرصت است. دوم، بدانی این فرصت، استثنایی است. هر چیزی را که با نگاه فرصت با آن برخورد کنی، ارتباط با آن عمیق می‌شود. دین هم همین است. اعتکاف، یک فرصت است. حالا یک دعا بکنیم؛ شلوغش نکنید، فکر کنید، بعد آمین بگویید. خدایا، فرصت شهادت قبل از ظهور را از ما بگیر؛ این فرصت را برای ما فراهم کن. این حرف، خصوصی بود، اما عمومی هم هست. متأسفم برای ملت‌هایی که از فرصت‌های الهی استفاده نمی‌کنند. خدا شهادت‌طلبی را از همه نمی‌خواهد، اما یک فرصت عمومی می‌دهد؛ اگر ملتی از آن استفاده نکند، خدا خودش با او برخورد می‌کند. «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ».

« فرصت مقاومت در زمان ما »

چه فرصت عمومی ای برای ما پدید آمده است؟ فرصت‌ها فراوان‌اند؛ فرصت مقاومت، فرصت رنج کشیدن برای خدا و در راه خدا، فرصت فداکاری، فرصت ساختن یک جامعه‌ی نمونه، آن هم با سختی و زحمت. اگر مسئولان ایده‌آل نداریم؛ مثل بچه‌ننه‌ها کنار نکشیم و نیرویم خانه بنشینیم، باید پای کار بایستیم تا درستش کنیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم از این فرصت‌ها و از این امکاناتی که امروز ما داریم، نداشت؛ امکانات امروز ما از زمان پیامبر چندین برابر بیشتر است، اما حضرت بدون آماده‌سازی زیرساخت‌ها فرمان هجرت داد. مردم در مدینه در کوچه و خیابان آواره شدند؛ اگر ژورنالیست‌های امروز آن زمان بودند، می‌گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله چرا زیرساخت‌ها را آماده نکردی و بعد فرمان هجرت دادی، مردم را در دروازه‌ها رها کردی؟ این حرف‌ها از کسی است که اصلاً نمی‌فهمد فرصت یعنی چه؛ فرصت هجرت داده شده بود و بقیه‌اش دیگر مهم نبود. خدا اهل لوس بازی و نازک کاری نیست، ما هم نباید ننه‌من‌غریبم بازی در بیاوریم.

به یمنی‌ها گفتند آمریکا شما را می‌زند؛ گفتند ما چیزی برای از دست دادن نداریم، شما دارید، و راست هم گفتند. گفتم بالاخره شما هم اگر با ثبات بشوید، چیزهایی برای از دست دادن پیدا می‌کنید؛ جوابی

دادند که نمی‌گویم، خیلی صریح بود. در بعضی روایات آمده که پرچم یمن در آخرالزمان راه‌نماست؛ من شاید در روایت کامل نفهمیدم، اما روی زمین دیدم و فهمیدم.

« آخرالزمان فرصت مقاومت

آخرالزمان از جهتی فرصت مقاومت است. ما یک فرصت داریم برای جنگیدن و ایستادگی؛ این فرصت از دست می‌رود. می‌خواهید خدا دشمنان‌تان را خودش نابود کند؟ من تجربه کردم؛ فرصت دفاع مقدس تمام شد، جوان‌ها نبودند و امروز حسرتش مانده است. این فرصت مقاومت، فرصت کمی نیست. حالا بعضی‌ها حرف‌هایی می‌زنند که این‌جا جای گفتنش نیست؛ جلسه، جلسه‌ی اعتکاف است و جلسه‌ی حضرت زینب علیها السلام است، حرف زشت نزنید. یک صاحب‌دل حرفی به من زد؛ از یک صاحب علم پرسیدم سند دارد؟ گفت سند روایی ندارد، اما ممکن است درست باشد. آن صاحب‌دل انگار کربلا را می‌دید. گفت چند روز بچه‌های حسین علیه السلام گرسنه بودند، زمین را از گرسنگی چنگ می‌زدند؛ روایت داریم که دیگ‌های غذا می‌جوشید و بویش به مشام کودکان می‌رسید اما به آن‌ها غذا نمی‌دادند، می‌خواستند این‌ها به شهرها برسند. خادمه‌ی حضرت زهرا علیها السلام کنار کاروان دعا کرد و غذا رسید، اما حضرت زینب علیها السلام ناراحت شد و

فرمود: چرا این فرصت را از ما گرفتی؟
ما می خواستیم در راه خدا گرسنگی بکشیم. امروز هم اگر بروید یمن، لبنان، سوریه یا غزه را ببینید، می شنوید که می گویند: این یک فرصت است، فرصت استفاده کردن در راه خدا. دشمنی آمریکا و تحریم ها هم یک فرصت است؛ این حرف را همه جا نزنید، ممکن است بعضی ها کم بیاورند. خدا در قرآن می فرماید اگر می خواست خودش از دشمنان انتقام می گرفت: «وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ»، اما این درگیری را گذاشته تا فرصت جهاد و مقاومت ایجاد کند. خدا در فرصت دادن ناز دارد؛ اگر قدر ندانیم، دیگر فرصت نمی دهد. امروز فرصتی داریم به نام فرصت مقاومت، فرصتی داریم برای نجات زمین از دست طواغیت، فرصتی داریم برای مقابله با استکبار، فرصتی داریم برای جنگیدن، برای گرسنگی کشیدن در راه خدا، برای ساختن یک جامعه ی خوب، برای اتحاد و ایستادگی. این فرصت ها هیچ وقت روی پر قو به کسی داده نمی شود؛ خدا همه ی فرصت های بزرگش را در دل طوفان ها می دهد. بچه نباشیم، ساده لوح نباشیم، این فرصت الهی را از دست ندهیم.

« تفسیر آیه ۴ سوره محمد ﷺ »

متأسفم؛ آیه ی چهار سوره ی محمد ﷺ را کامل نمی خوانم. قسمت اول آیه را نمی خوانم؛ نه از

ندانستن، بلکه از سنگینی و شجاعت نداشتن برای بیان کاملش. هرچه داد و بیداد هم بکنیم، در مقابل این آیهی قرآن هیچی نیست. واقعاً نمی‌توانم آن قدر شجاعت داشته باشم که همه‌ی حقیقت قسمت اول این آیه را بازگو کنم، حتی آدرسش را هم نمی‌گویم که کسی برود بخواند و بگوید این آیه چه میزان فاجعه‌آمیز است. اما قسمت دوم آیه را می‌خوانم که می‌فرماید: «وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ». یعنی اگر خدا می‌خواست خودش خودش دشمنان را نابود می‌کرد و نیازی نبود شما بجنگید، اما برای اینکه برخی از شما را با برخی دیگر امتحان کند، فرصت جنگ و جهاد به شما داده شد. کسانی که در راه خدا کشته شدند، هرگز اعمال‌شان ضایع نمی‌شود و این فرصت، فرصتی بی‌نظیر است. حالا بعضی‌ها می‌گویند: ای وای خدایا چرا فرصت دادی که جنگ کنم؟ اما حقیقت این است که این فرصت از دست نمی‌رود، مگر اینکه انسان خودش ارزشش را نفهمد و غفلت کند.

واقعاً این بچه‌ها را کدام مادرها تربیت کرده‌اند؟ کجا بزرگ شده‌اند؟ من دوست دارم به آموزش و پرورش و به مساجد پیشنهاد بدهم که دوره‌های اردویی جدی برای بچه‌ها راه بیندازند؛ نه راه کربلا، کربلا الحمدلله باز شده، اگر درس گرفته باشیم به این اردوها نیاز نداریم. برویم یمن تابستان ببینیم چگونه بچه‌ها را تربیت می‌کنند؛

از هفت سالگی به پسر بچه ها اسلحه می دهند، ده سالگی تیراندازی یاد می گیرند، جزو یونیفرم لباسشان خنجر است. وقتی می پرسی چرا؟ می گویند همه ی این ها از آیات قرآن است. خدا فرصت جهاد می دهد، اما زیاد نمی دهد، فرصت ها مثل ابر می آیند، خنکی ایجاد می کنند و می روند. قرآن می گوید به مقاومت به عنوان یک فرصت نگاه کنید. دشمن حمله کرده، ما باید مقاومت کنیم، نه اینکه دنبال فرار از این فرصت باشیم. خدا می فرماید: «لِيَنْلَوْا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ»؛ یعنی من می خواهم واکنش شما را ببینم، یک فرصت درست کرده ام، ببینید چه می کنید.

« سردار سلیمانی شما چه کار می خواستید بکنید؟ »

فضا پر شده از گفتگوهای فرار از فرصت مقاومت، اما آیه ادامه می دهد: «وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ»؛ کسانی که کشته می شوند، اعمالشان هرگز تباه نمی شود. برای چه کشته شدند؟ شما چکار می خواستید بکنید؟ آقای سردار سلیمانی، شما چه می خواستید انجام بدهید؟ ما می خواستیم جهان را آزاد کنیم. خدا می گوید: من نتیجه ی اعمالی را که می خواستی در زنده بودن انجام بدهی، محقق می کنم؛ حتی اگر خودت نباشی. تو شهید شدی، اما من همه ی کارهایی که می خواستی انجام بدهی، به هر دلیلی و به

هر شیوه‌ای، محقق خواهیم کرد.

سردار سلیمانی نمونه‌ای بارز از آدم فرصت‌یاب و فرصت‌شناس بود. جمله‌ی معروفش این است که می‌فرمود: «آن قدر که در تهدیدها فرصت هست، در خود فرصت‌ها فرصت نیست.» الهی فدای نگاه او؛ این یعنی فهم قرآن، فهم فرصت، فهم امتحان الهی. او می‌دید که هر تهدید و هر فرصتی که خداوند می‌دهد، یک امتحان و یک مسیر برای انسان است و باید از آن به بهترین شکل استفاده کرد.

« فرصت‌یاب آدم‌های.... »

فرصت‌یاب‌ها آدم‌های نفهم و بی‌شعور نیستند؛ نفهم واقعی آن‌هایی‌اند که تا یک مشکل فرهنگی می‌بینند مأیوس می‌شوند و تا یک فشار اقتصادی می‌آید، می‌بُزند. این روحیه‌ی یأس، ریشه‌اش عمیق است؛ انگار ابلیس از همان نطفه در وجودشان شریک بوده و ذات‌شان را با ناامیدی بسته‌اند. با چهار تا نماز بی‌ریشه هم از این یأسِ ابلیسی در نمی‌آیند؛ مأیوس‌اند، مأیوس، مأیوس. در حالی که این‌ها همه‌اش فرصت است، همه‌اش میدان رشد و امتحان است. من حتی جرأت نمی‌کنم بعضی مثال‌ها را بزنم؛ مثلاً همین بی‌حجابی‌ای که در خیابان‌های ما هست و باید برای برطرف شدنش تلاش کنیم، در دل خودش چه فرصت‌های عجیبی دارد، اما اگر بگویم فوراً می‌گویند

ضد فلانی حرف زدی یا بحث حجاب راه انداختی. دیدید که من حتی نتوانستم قسمت اول آیه قرآن را بخوانم؛ بعضی حرف‌ها از شدت سنگینی گفته نمی‌شود. اما اصل حرف این است که در هر تهدیدی، کلی فرصت خوابیده. امام صریحاً فرمود دفاع مقدس بزرگ‌ترین فرصت کشور ما بود؛ حالا بعضی‌ها می‌گویند جنگ طلبی است، می‌گویند چرا جنگ را فرصت می‌دانی. بروید تاریخ را بخوانید، بروید آن مصاحبه‌ها را ببینید؛ همان حرف‌هایی که امام را به جایی رساند که از خانواده‌های شهدا عذرخواهی کرد و از خدا آرزوی مرگ کرد. این‌ها شوخی نیست. فقط ایمان را شناسید، کفر را هم بشناسید؛ فقط طاعت را شناسید، معصیت را هم بشناسید؛ فقط امام را شناسید، قاتل امام را هم بشناسید. زینب کبری علیها السلام یک خرابه را هم از دست نداد؛ از این خرابه به آن خرابه، همه را تبدیل به فرصت کرد. فرهنگ مقاومت یعنی همین؛ یعنی هیچ صحنه‌ای را رها نکنی. دوستان، آخرالزمان ماست و آخرین فرصت‌های مقاومت دارد از دست می‌رود. این روزها که هنوز امام زمان نیامده، میدان امتحان است؛ بعد از ظهور، راه روشن است و هنر خاصی نیست. الان قیمت آدم‌ها در سختی‌ها تعیین می‌شود، در طوفان‌ها. آخرین فرصت‌ها همین حالا است؛ نگذاریم از دست برود. بقیه را می‌سپارم به شعر و ندای برادر عزیزمان آقای رسولی؛ ان شاء الله امسال آخرین سالی باشد

که شب شهادت حضرت زینب علیها السلام کبری را بدون حضور امام زمان عزاداری می کنیم.

« روضه حضرت زینب علیها السلام »

یک حرف بزنم. تا وقتی فرصت های سختی و کتک خوردن بود، زینب علیها السلام روی پا بود؛ با همین خون دل آمد مدینه، زینب علیها السلام بیمار شد. من نباید الان دفاع کنم از کودک کتک خورده ای که زینب علیها السلام را چنین کرده بود؛ او بیمار شد و فقط مات یک گوشه را نگاه می کرد. زینب علیها السلام تو این جواری نبودی؛ مثل کوه استوار بودی. کوه در مقابل تو چیست؟ سخنرانی های قهار، فعالیت های عظیم و تمام ایستادگی ها. می گویند زینب علیها السلام کبری دچار بیماری شده بود، یعنی گریه نمی کرد و فقط خیره نگاه می کرد. گفتند زن های عزادار را جلو چشمش بیاورید تا گریه کند؛ می گویند اگر عزادار گریه نکند، می میرد، خب زینب علیها السلام جان تو که گریه نکردی، حالا گریه کن.

ام البنین می آمد و شیون می زد، زینب علیها السلام نگاهش می کرد. رباب می آمد و گریه می کرد، زینب علیها السلام نگاهش می کرد. لیلا می گریست و می گفت: وای علی اکبر! گفتند عبدالله بن جعفر، داره می میرد. گاهی هم کسی نبود، زینب علیها السلام فقط به در و دیوار نیم سوخته مادرش فاطمه زهرا نگاه می کرد. می گفت: گریه کن، لا اقل گریه کن. تا کی زنده بود؟ تا وقتی که مثل مادرش فاطمه تنش



را سپر تازیانه ها می کرد، سرپا بود. لا إله إلا الله. زینب علیها السلام رفت، زینب علیها السلام بود، اما دیگر رفته بود.

نمی دانم این زبان حال است یا نه، بعضی می گویند چه گفته اند؛ وقتی حضرت را بردند به باغ، کنیزش دستش را گرفت. اینجا باغ بود، نه کوچه بنی هاشم، نه در و دیوار خانه ای که بوی رسول و پدرش را داشت. زینب علیها السلام دو دقیقه آرام باش، راحت باش. شاید این زبان حال است، چون وقتی حضرت را بردند به باغها برای اینکه حالشان خوش شود، حتماً اتفاقی افتاده بود. بعضی ها نقل می کنند، واقعی بوده یا نه مهم نیست، مهم این است که ما حال زینب علیها السلام را درک کنیم.

می گوید: دست خانم را گرفتم، چند قدم در باغ رفتیم، یک دفعه چشمش به یک نهر کوچک آب افتاد. شروع کرد خیره به آب نگاه کردن، چون او آخرین کسی بود که لب های تشنه ی حسین علیه السلام را دیده بود.